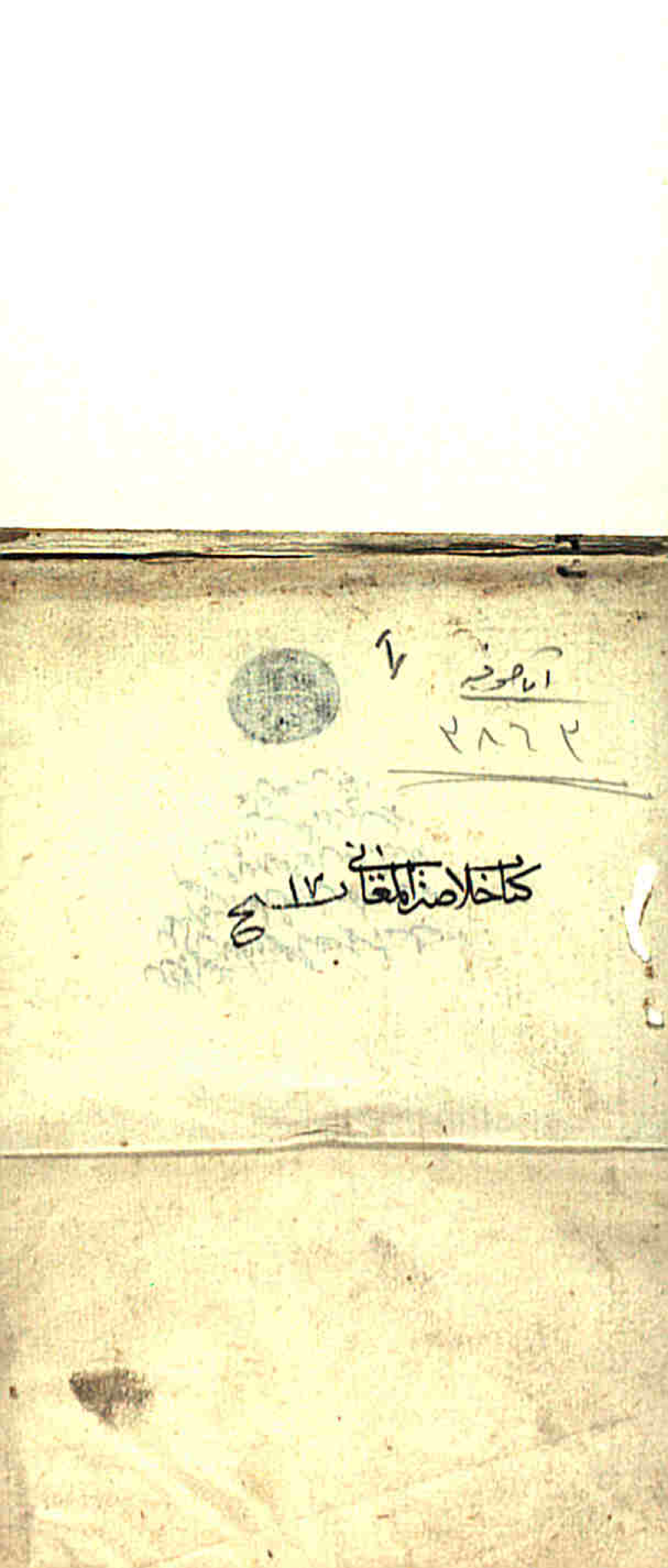

ایاصوفیه
۲۸۶۲
كتاب خلاصة المعاني

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا حرره احمد شيخ زاده المفتش باوقاف الحرمين الشريفين عفي عنهما

بعكس طونلك طويل البسند الحمد لله يا خوزنا او قندا

فقا بحث الموق الى دفلا ... تمب

وكل الناس مجدا فان الدب يرقص في الجبال

ای ابن دو گیتی درت دو بیه کفته

ما دیسان تا لجت ما دیسان ملارا

در وا بدوری موهوم با امل بسته اند

ورنه مرا بهیچ باب دین بکار نیست

وشربنا وصرت الاولونا

... الوفاي

انا الوفاي ...

...

١



شرح القصاید المرتبة الموسوم بخلاصة المعانی

بسم الله الرحمن الرحیم وما توفیقی الا بالله
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله و
صحبه اجمعین باب الالف

اما لک یا دا الحبیب دواء بلی عند بعض الناس منک شفاء

خلاصة المعنی ای درد محبت ترا هیچ داروی نیست بیش
بعضی از مردم شفا تو باشد یعنی شفا تو از محبوب تو باشد

اسیر العدی یفدیه بالمال اهله ولا لاسیر الغانیات فداء

خلاصة المعنی کسی که اسیر دشمنان باشد اهل او او را
مال فدا دهند و کسی که اسیر محبوبان غانیات باشد او را هیچ فدا
نباشد یعنی از دست دشمن فدا باشد و از دست محبوب نه

اسود الشری فی الحرب تحمی نفوسها بحدتها والمرتعی ظباء

خلاصة المعنی شیران بیشه در حالة جنگ خود را نگاه توانند

داشت ولیکن اگر آهو او را اسیر کند نگاه نتواند داشت یعنی
شیر که اسیر آهو شود درماند و در جنگ درماند

اذا کنت خلوا فاعذر الصب فی الهوی فما المبتلی والمستریح سواء

خلاصة المعنی اگر تو از عشق خالی باشی دیگران را
در عشق معذور دار چه مبتلی و راحت یافته هر دو مساوی نباشد

اتامرنی بالصبر عن الحبة وهیهات ما لی فی هواه عزاء

خلاصة المعنی مرا صبر می فرمایی از محبوب خویش
چیزی دور است مرا در دوستی دوست صبری نیست

اموت اشتیاقا ثم احیی لشقوتی کذا احیوا العاشقین شقاء

خلاصة المعنی یعنی از اشتیاق می میرم و زنده می شوم
مرگ عاشقان چنین باشد یعنی بدبختی باشد

الا ان قلب الصب فی ید حبه یقلبه فی الحب کیف یشاء



خلاصة المعنى دل دوست دارد در دست دوست خانه خواهد میگرداند

إليك فلو ذقت الهوى لعذرتني جفونك وسنا والفؤاد هواء

خلاصة المعنى دور باش از ملامت که اگر تو چشیده بودی دوستی را مرا معذور داشتی که بلکه چشم از خواب می باشد و دل را دوستی یعنی خواب ندارد چشم من و دل در درد دوستی است

أنا المبتلى بالعشق قبلك في الهوى فما أنا أزرى مثلهم وأساء

خلاصة المعنى من بزیش ابن اهل عشق را ملامت کردم مجنون تو والتون که عاشقم مجنون عاشقان دیگر خواری و ملامت می کشم

أصابت فؤادي أسهم اللحظ إذ رمت فلله قتلى الأعين الشهداء

باب ——— الباء

بكت نغمة للصب عين عدوه فما لحبيب القلب لا يرحم الصبا

خلاصة المعنى چشم دشمن بر عاشق می گرید و دل دوست بر وی رحم نمی کند

بخيل بأن يحيي القتيل بلحظة وأن يورد الظمآن بارد العذبا

خلاصة المعنى آنکس که یک نگریستن نتواند که کسی را زنده کند و نکند و یک شربت آب سرد خوش گوار کسی را زنده کند و نکند بس بخیل باشد یعنی یک نگریستن و یک شربت آب می تواند که مرده زنده کند و نمی کند بس بخیل باشد

بعيد على أن الديار قريبة فحتى متى بالبعد تزعج لي قربا

خلاصة المعنى او دور است از من با آنکه خانهاش نزدیک است تا کی دوری را نزدیکی آمیخته کند

بنفسي حبيب خانني في وفيته فزاد قلى فازداد قلبي له الحبا

خلاصة المعنى جان فدای آن دوست باد که او خیانت می کند و من وفا نگاه می دارم و او دشمنی زیادت می کند و دل من دوستی او زیادت میکند

بذلت له الود المصون وأدمعي فلم يتشفع حتى وهبت له القلبا

خلاصة المعنی دوستی محفوظ بود و بخشیده بودم واشکها
ولیکن من قانع نشد تا دل را نیز بدو بخشیدم

بذلت فقلت ازدد فقال ملکته ولو لم تهبه لی لملکته غصبا

خلاصة المعنی گویم چون دل بدو بخشیدم پشیمان شدم گفتم که دلم
را باز ده او گفت که دل تو شده ام واگر نبخشیدی من بغصب ملک او شدم

بعینین هاروتیتین کانما بجرد نعوی منهما صارما عضبا

خلاصة المعنی دو چشم همچو هاروت بجانب من می نگرد مانند دو شمشیر
بران باریک کناره که گر قصد آن کند وهاروت و ماروت
و این مثل است ومراد چشم که بهاروت نسبة کنند جادوی باشد و سلوک کنند

برانی هوی الظبی الغریر وقادنی ذلیلا وکم راض الهوی جامحا صعبا

خلاصة المعنی دوستی مرا خوار کرد دوستی آن آهو که مرا
فرمایند لیکن دوستی بسیار سرکشان سخت را نرم گردانیده باشد

بللت ردائی بالدموع وانما اذیبها الباکی علی کربه کربا

خلاصة المعنی جامهٔ خود را از اشک تر کردم یعنی از بسیاری
گریستم ولیکن اشک اندوه را اندوه زیادت گرداند

بعثت رسولی الخیال الذی سری الیک بدمعی والنسیم الذی هبا

خلاصة المعنی دو رسول خود را پیش تو فرستادم یکی خیالی
سند که شبها رود و آب چشم و بادی که می وزد یعنی از دو رسول

باب الثاء

بوزد تری قبلتک الریح عنی فبلغت من الشوق ما استودعتها حین هبت

خلاصة المعنی می دانی که از تو قبول کند باد و رساند
رساند از شوق من آنچه من پیمان داشته ام یعنی درجات وزیدن

تحیة مشتاق تعض بنانه علی قدم زلت فلم تتثبت

خلاصهٔ معنی اگر دانی که نرساند باد نجت مشتاق که انگشت
را بدندان بگزد از انکه قدم او بلغزید وثابت نشد در کار خود
یعنی بسبب انگشت بدندان گرفتن از انست که قدم او لغزید وثابت نشده

ترکت التی من اجلها جد بالسری علی انی احببتها واحبت

خلاصهٔ معنی ازانکه از نهر او شبها بیداری بودم بر انکه
من او را دوست دارم او نیز مرا دوست دارد چون او مرا دوست
نمی دارد من نیز او را رها کردم

تعجبت اذ مد الهوی لوداعها یدا کیف لم تشلل هناک وتبت

خلاصهٔ معنی چون روز وداع او دوستی دست مرا دراز کرد
تعجب کردم که چون بود که ثابت ماند وشل نگشت

تقول اصطبر کرها الی ان تلاقنا فقلت ما ذو عجز بل انجز الشوق عنت

خلاصهٔ معنی محبوب گوید صبر کن چند از زیستن من گویم ان
زیستن انکه نیست بلکه دریا ما شوق می ریزد

تمیمیة ترقی الضجیع بریقها اذا عقرب منها علی الصدغ دبت

خلاصهٔ معنی محبوبه تمیمه است که چون گزدم زلف او بر
هلوی که زند اب دهن او تریاک زهر ان عقرب باشد

تتیه علی شمس الضحی فکانما مع الحور فی دار النعیم تربت

خلاصهٔ معنی گویا که محبوبان در بهشت پرورده شده
است با حوریان ازان است که بر گزاف می کند با افتاب چاشتگاه

تهب ریاح المسک من نفحاتها فما استنشقتها الشیب الا وشبت

خلاصهٔ معنی بوی مشک می وزد از نفحات او چون به پیر
رسد از بوی برنا گردد یعنی اگر بوی او بشنود برنا گردد

ترات لعینی فی المنام فاطفات بریقتها نار الهوی حین شبت

خلاصهٔ معنی در خواب چیزی نمود پس ازان خواب دیدن
اتش اشتیاق من فرونشست



تذكّرتها حتى اذا ما تمثّلت طربتُ كأنّي قد دعوتُ ولبّت

خلاصهٔ معنی جون اورا یاد کردم جنانکه گویا حاضر شد خوش عیش شدم بنداشتم که اورا اواز دادم او جواب داد ٭

باب الثاء

ثملتُ بذكراها فطلتُ كشاربٍ بها بالمثاني تارةً والمثالث

خلاصهٔ معنی مست یاد او شدم همچنان شدم که گویی شراب با شاهد و مثانی

ثلاثٌ سلبن القلب حسنُ عذاره ولين التثنّي خليعٌ ونافث

خلاصهٔ معنی سه چیز دل مرا ربودند یکی صبر نیکوی او و یکی اینکه عهد شکست ولکن آنک او جامهٔ صبر مرا بیرون برد ∴ ∴

ثقالةُ ردفيها ورقّةُ خصرها وسحرُ العيون الفاتنات النوافث

خلاصهٔ معنی از سه جیز که دل برده بودند یکی گرانی بعد از پشت

ولی یار یکی نشت او و یکی جادوی جشم کشنده بر کسیر نده

ثقفتَ بعينيك الاسود كانّما اسيفُ خيارٍ بقتلاه عابث

خلاصهٔ المعنی شیران سیاه را اسیر کردی گویا که دو جشم تو شمشیر جاری اند که کشتن او عبث می باشد یعنی با جشم تو در کشتن خشم رو کند

ثقي بي على ذا اللناى انّي مقسمٌ بعينيك لا اسلو ولستُ بحانث

خلاصهٔ معنی مراد درین سوکند که می خورم استوار دار که درین دوری اندوه عشق تو از من زایل نشده است و بجشم تو سوکند می خورم و درین سوگند دروغ نیستم

ثبوتًا على العهد الذي كان بيننا اذا غيّر الاحباب صرف الحوادث

خلاصهٔ معنی استوار دار که درین اوکنند است اعتماد است یعنی پابرجا باش بران عهد که میان ما و تو بود جون متغیر کرد یاران را گردش زمان

تشتّت صرف الدهر عنّي واثّثت فؤادي فجسمي راحلٌ منه لابث

خلاصة المعنی گشتن روزگار مرا از تو گردانید

و دل من از تو نگشت اگرچه تنم زخمگاه گشت لیکن محبت تو بالتی مانده

ثمار المنی من حبها دون قطفها محيط طبان العيش مثل الخنانيج

[illegible]

خلاصة المعنی که از درخت آرزو میوه چیدن از دوست

خوشی سعادت عیش را همچو خوابی داند

تلبست صفا صبري والبستني الضنا فوبح غريب للضنا فيك وارتج

[illegible]

خلاصة معنی صفا صبر مرا پوشانیدی مرا لاغری بپوشانیدی بر غریبی که

تو او لاغری و بیمار گشته از هجر تو یعنی لاغر او صبر ازاتی ٭ ٭

ثوابي على جمر الغضا من فراقكم فهل من خيال عن عيني ما حث

[illegible]

خلاصة المعنی صبر من بر آتش سوزان که از آن باشد از

فراق شماست هیچ باشد که خیالی از شما و از من بر انگیرد و بفرستد

باب الجيم

جوى سلطني جمرة في جوانحي فكيف ينام الليل حران منضج

[illegible]

خلاصة المعنی اندوهی در اندرون منست که آتش بر می انگیزد در

پهلوهای من و این چنین کس نتواند خفت در شبها کس

چگونه تواند خفتن که پهلوی او بخته باشد

جفاه الكرى والطيف منه وأصل العفني متى يسلي ولا يتفرج

[illegible]

خلاصة المعنی از آن وقت باز که با گریه رفیق شده است

خواب و خیال از و بریده است تا کی گرید و او را فرجی نباشد

جليد على الكتمان لولم يرح بدموع على خديه بالدم تمزج

[illegible]

خلاصة المعنی سلیست و شاید که مراد این باشد که در دست

از پنهان داشتن سر خود را و اگر نه این بودی که اشک بر رخسار او

فرو می ریخت آمیخته بودی یعنی اشک دوم خون آمیز می کند

جرى القدر الجاري عليه بفرقه فليس له من منجل الهم مخرج

[illegible]



خلاصة المعنی تقدیر خدای رفته بود بدانکه میان ما جدایی باشد
و از این جدایی مخلصی نخواهد شود شعر

جعلت المحیا بالکئیب بعبرتی و کدرت لسقمی فی کتابی ادرج

خلاصة المعنی باشک چشم می شوم راتخ نوشته ام و از رنجوری
نزدیک شده است که در کتوب مدرج شوم شعر

جوابا لعل الکتب یطوی لاعجا علی کبدی من ذکرکم یتوهج

زشت میشود

خلاصة المعنی انتظار جوابی می کنم باشد که نامه او انشی که در
جهلوی من باشد و شعله می زند فرو نشاند شعر

جزی الله من ادی رسالة عاشق و بین عذرا من البین تسبج

زشت نشود

خلاصة المعنی جزای نیک دهاد بدانکه رسالهٔ عاشق بمعشوق
رساند و عده وصل او نخواهد یعنی بیان کند که باختیار او نیست

جمیلا فما فعل الجمیل بضایع ولا سیما فی الصب والطبخ ج

خلاصة معنی این ادا رسالهٔ عاشق فعل اسمعیل و فعل جمیل هرگز ضایع
نشود خصوصا در آرزومندی که در آرزومندی احتیاج باشد بفعل جمیل

جنیت علی نفس الهوی فقتلتها و جنبی بری من دمی متحرج

خلاصة معنی جنایت کردم بر نفس خود بدوستی و از آن جنایت کشتم
نفس خود را ولیکن دوستی من از خون من بیزار است و دل از گناه داند

جلا موج طیفکم یوضح الدجی و الا فانفاس الصبا تتارج

خلاصة معنی خیال شما اندوه مرا زایل کرداند و روشن می کرداند
در تاریکی شب و الا نفس صبا اندوه زایل کرداند ؞

باب الحاء

حسبت النوی یسلی فزدت بلاء بجوی و اعلقت بار العیش مع حسن نفحح

خلاصة معنی پنداشتم که دوری اندوه را زایل کند و لیکن زیادت
کرد و در عیش را در بستم از آنجا که کشاده بود ؞

ومن وصال الحب في طلب الغنى ولي عنه من وجهه كشاح

خلاصهٔ معنی از طلب توانگری محروم شدم از وصال و مرا

هیچ سود نشود دوستی از روی دوست نبود

حبابي ياقوت من الخد احمر ودر فمه منه سنا البرق يلمح

خلاصهٔ معنی دلبرا بود یاقوت سرخ روی و دُرّ دهن که از آن

برق می‌جهد دهنش را بدُرّ تشبیه و رویش را یاقوت سرخ

حبيب لا يحيي منه بالدر ناطقا واعنق حمرا من لماه واصبح

خلاصهٔ معنی حبیب زنده می‌کرداند بدُرّ در حالتی که سخن گوید و می‌کند غمرا

از دهن خویش یعنی بدان الفاظ چون دُرّ بوی خوش کند یعنی را خوش بوی کند

حسدت عليه قاتل الله حسدي فصرت مع الدهر الخئون يسح

خلاصهٔ المعنی می‌گوید حاسد از من حسد می‌برد که خدای بکشد حاسد را

و اکنون روزگار سند می‌کند با اکثر ایشان از آن جوانمردی می‌کرد



حسان الدمى تصبو الى حسن وجهه بصاد الصفا من المسك يرشح

خلاصهٔ المعنی خوبان چون آرزومند محبوب می‌باشند و سنگ سخت

از بسودن کف او نرم می‌شود و آب از و بیرون می‌آید یعنی ترشح می‌کند

حمدت زماني ثم فيه ذممته فلا زال هذا الدهر يهجو ويمدح

خلاصهٔ المعنی بعضی از ایام مدح زمانه می‌گفتم باز ذم او می‌کند بواسطه

محبوب و زمان دائما با هجوش کوید یا مدحش شعر

حديث له في النفس لست ادعه مدى ذكره يوسي الفؤاد ويجرح

خلاصهٔ المعنی حکایتی که در نفس من هست از او فراموش نکرده‌ام

یاد آوردن او دل را جراحت باشد در آن شعر

حضرنا وان غبنا جسوما فخاطرا فنحن قريب والمنازل تنزح

خلاصهٔ معنی ما بخاطر حاضریم و اگرچه از راه بدن دوریم

پس نزدیک دل منست اگر بعد مکانی باشد گو باش

9



حبی عن بحی الزبا بعد موتها فابرز منه الوابل المتبطح

خلاصه معنی اشک من زنده کرد اندبجان سوده مرا و باران

بزرگ قطره در جنب اشک من گمترجیری باشد ∴

باب الخا

خلعت عذاری فی الملاح ولم ابل بما یفتریه حاسد لی لاطح

خلاصة المعنی خلیع العذار شلی باشد از انکه از هیچ جیز اندیشه نکند

خلیع العذار شدم درخوبان وباکی ندارم از انچ دشمن درباب من افترا کند

خلیون یلحون المعنی علی البکا ولیس لاحکام الاحبة ناطح

خلاصة المعنی دوستان مرا ملامت کنند بر انکه من بسیار می گریم

ویکن احکام دوستان را اعتباری باشد ∴ ∴ ∴

خذ عثم لما سلوت تجاهلا و قلبی فی علم الصبابة راسخ

خلاصة المعنی فریب داده ام دوستان را از انک عشق زایل شده دل من در علم

ارزو مندی راسخ است . ١٠ الالم ∴ ∴ ∴ ∴

خلیلی ان النار فی مشرفه لها فی ثنایا المرء دوحی مشایخ

خلاصة المعنی ای دوستان من اگر کار با در بیره است و بیره را محو

ر ویشان و تمامست الرحه بر ما محو بیر اند ∴

خلا ان هذا الحب طال به دمعی وقومی اجبال الملوك شوامخ

خلاصة المعنی جزانست که محبوب من نجون من مطلا شدة

بالک قوم من از ملوک تابدارند ∴ ∴ ∴ ∴

خضعت لمن اصبحت فی الحب غیره علی ان مجدی فی العلا متلادخ

خلاصه معنی فروتنی کرده ام انکه دو دوستی غیر شده ام با انک بزرگی من

درمیان بزرگان روشن است وظاهر ∴ ∴ ∴

خطوب الهوی ذات بکرهم دعالو کم نشیت من عاشق وهو شارخ

خلاصة المعنى کارها بزرگ عاشق مرا خوار گردانید و بسیار کس را
در اول بنای پیر گردانیده است عشق و کارها خراب کرده

خنتك انا غير ناض يا بي سقتي واسرافيل في الصور ينفخ

خلاصة المعنى کارها بزرگ همه اثرها را فرو نشاند الا اثر عشق من
که تا روز قیامت که نفخ صور است باقی خواهد ماند

خدي ادمعي ما دمع يهدا الى الحمى لتسقيه فيها الغروب النوازح

خلاصة المعنى ای باد اشکهای مرا هدیه ببر چو تا اشکهای من
آب دهی دولابها که گردان باشد

خواطر قلبي اخبرتني بانهم على العهد لم ينسخ وودي ناسخ

خلاصة المعنى دل من گواهی می دهد که ایشان بر دوستی من راسخ
اند و عهد نشکسته اند و من ناسخ ایشان شده ام

باب الدال

ديارهم لا غيرك البلى ولا زال يسقيك الحيا بجود

خلاصة المعنى ای زمین ایشان یعنی دوستان مرا گردش بلا تغییر
مکناد و بر آب دهاد پیوسته باران و بخشش کناد با تو

دنوت من القلب البعيد على النوى وكل له قلب عليك عميد

خلاصة المعنى دوستی ترا همه دلها عمید اند و تو بعنی عمه
دلها دوستی را بخواهند و تو نزدیک دلهای

دعوناك مرضى لو شفيت محبة ولم تسمعينا نحن منك بعيد

خلاصة المعنى ما ترا از بهر رضا طلب کردیم اگر ما را شفا دهی
باجابت ما از تو دوریم چگونه بشنوی از ما

ديون علينا يقتضيها غريمها فلا قضيت الا وانت شهود

خلاصة المعنى برادر خدمت و صاحب از بی طلبد و لیکن
بگواه تو آن گزارده خواهد بود



دجى الليل صبح قبل اذا انت مطلع لكل هلال طلعة سعود

خلاصة المعنى چون روی تو طالع شود تاریکی شب چون
صبح گردد و هر ماه نور سعادتی هست ٨ ٨

دهتك الليالي بالنوى فتفرقت حياة كانت تلتقي واسود

خلاصة معنی شبها جدائی آمد و جدا گردید شیر و گاو و دشتی را ٨

دوائر ذي الدنيا تدور باهلها فتنقص احوال الفتى وتزيد

خلاصة معنی دایرهاء دنیا بر ارباب دنیا گردان باشد و حال مردم
روزی زیادت شود و روزی کم گردد اما از راه دنیا ٨

دفعت اليها في الوداع وديعة وقلت احفظيها انني ساعود

خلاصة معنی یعنی دل را پیش او سپردم و گفتم نگاه دار این ودیعت را که من باز خواهم آمد

دراري سعدي لا تزال كانها تحت بيض الليالي في جفوني سود

خلاصة المعنى ستارها سعادة من فرو می رود یعنی من
هیچ سعادتی ندارم شبها سفید در چشم من تاریک است

دموعي لما من اربع وحشاشتي وفيها البلا اني بان اريد

خلاصة معنی اشکهای من در آن خانها است و جان باقی مانده من
و خستهای در آنجاست هر من کجا باشم ٨

باب الذال

ذكرت زمان الوصل فيما فليس لي عزاء ولا صبر ولا متلذذ

خلاصة المعنى از زمان وصل یاد آوردم که در آن
ایام بودم الحون هیچ صبر و شکیبایی نماند و هیچ لذتی ندارم

ذهبت وقد سد الفراق مذاهبي وقلبي الى نحو الحبيب يجيد

خلاصة معنی خواستم که بروم و لیکن فراق راههای من بسته
است و دل من جانب تو حسب میل می کند ٨



ذهلت فما ادري الى اين قادني قضاء على الانسان يجري وينفذ

خلاصه معنی من عاقلم و نمی دانم که بجا می کشد تقدیر
خدایی چه قضا خدا جاری است و روان هیچ دران تغییر نیست

ذممت حیاتي لیت احمدها وقد تركت من اللذات ما كنت آخذ

خلاصه معنی مذمت حیوة خود میکنم ازانکه لذتی که پیش ازین
ازحیوة می گرفتم اکنون ترک کردم وچگونه بود که من حمد حیات می کنم

ذللت فطاما بعد عز رضعته واغرقت نفسي حيث ما لي منفذ

خلاصه معنی شیر خوردم بعزت واکنون که بذلت از شیر باز گردید
ونفس خود را غرق کردم در موضعی که هیچ فرار نیست

ذنوبي لعمري عذبتني فاوبقت واني ثابت القلب جهبذ

خلاصه معنی بسر من که گناهان من مرا عذاب کردند وهلاک گردانیدند
واگرنه من عظیم ثابت القلب و بزرگ دل .

ذمام الهوى يرعى فما ارعيته وقد كنت منه شاردا اتعوذ

خلاصه معنی زنهار دوستی را نگاه باید داشت من نگاه نکردم که نگاه داشتم
وحال آن بود که پیش ازین پیوسته پناه می بردم بخدای ازان .

ذويت وعودي بالرضاب اخضراره كذلك وجدي بالوصال معوذ

خلاصه معنی عاشق شدم و هنوز خرد بودم چو شیر بود دعا رسید
ازان که خرد سن بودم و محبت من سبز و تر تازه گردم

ذكائي بدر التم يحجب من محاسن من قلبي عليه مجذذ

خلاصه معنی تیز ذهنی و مه تمام در حجاب اندازد محاسن
او از دست دل من که بروی پاره پاره می شود .

ذوائبه مسك شذاه لؤلؤ وخداه تبر والعذار زمرد

خلاصه معنی تشبیه می کند گیسوی او را بمشک و دندان او را بمروارید
ورخسار روی او را بنقره خالص و موی رخسار او را بزمرد

١٢



باب الراء

رشا صام عن الماء عنی الحشا وافطر بسفک الفؤاد بی دمعی

خلاصهٔ معنی: لعبتی روزه داشت از آب یا از دعوی سینهٔ من کرده چون روزه کشاد دعوی جان من کرد یعنی در حالت روزه داشتن قصد جگر کرد و در حالت افطار کردن قصد دل کرد

ربیبت مقاصر ابوه وامه وان کان احمی منهما السمن والبدر

خلاصهٔ معنی: محبوب در قصرها پرورده است واگرچه او را زیدند و مادر خوب تر است از پدر و مادر خود از ماه و آفتاب اند

رضیت به مولا علی جور حکمه وقلت لقلبی اصبر لعل المولی اجر

خلاصهٔ معنی: راضی شدم بخداوندی او و حکمش و دل خود را گفتم صبر کن که در وی اجری باشد

رای فی الحب فاعتر واعدی علی مهجتی فما له النهی والامر

خلاصهٔ معنی: مراد آنست که دل می گیرد در دوستی او و عزیزی نیاد نهاد وظلم کرد بر جانی که در تحت امر و نهی است

رفعت الی قاضی هوای ظلامتی فوقع للمظلوم موعد الحشر

خلاصهٔ معنی: ظلمی که بمن رسید عرض کردم بر قاضی دوستی او جواب داد که موعد مظلومان روز قیامت باشد یعنی در قیامت داد مظلوم از ظالم توان گرفت

رحیم لغیری ذا الرحیم کلامه فما بالها ما تولی قلبه صخر

خلاصهٔ معنی: او مهربانست بغیر من و سخن او همه مهربانی است و دلی دارد محبوب روانست دل او نسبت با حال من همچو سنگ است

رعی الله من یرعی ودادی فاننی علی العهد باق لا اسلو ولا اغدر

خلاصهٔ معنی: خدای کسی را نگاه دارد که دوستی من نگاه دارد چه من بر عهد دوستی او که بودم و هیچ عهدی نمی کنم

رنی الفضل قبل النوم کانت جوالیا واحجبا فی خطلها ارتقاء

خلاصه معنی وقتی که در میان یاران بود ترتیب وصال می کرد
واکنون روزگار او را بدان سبب که ازان ترتیب یاد می آورد

9 رياض سقى ماء الحيوة شقيقها وعادى الاعشاب شقايقها الحمر

خلاصه معنی باغهای که آب داد آب حیاة او را وخود گرد خم شقایق نعمان
یعنی خرم عطا داد شقایق وآب حیوة داد جواهر او را

10 رياحين ما حيى الوصال شميمها قبيل النوى حتى اتيح له الهجر

باب الزا

زخارف الدنيا الانيقة اصبحت هشيما كما تري الرداء المطرز

خلاصه معنی مزخرفات دنیا یعنی نقش ونگارها دنیا را همچو جامه یافتم
برنگار وعلم این جامه کهن شده بود

زمان الصبى لله در المزار مواعيد من تهوى لنا فيك تنجز

خلاصه معنی ای زمان کودکی خدای نگاه دار ترا یاد که در ایام تو مرچه
میخواستم حاصل بود ازو گویا که اشکاری کرد از روزگاری که از زیادی

زيارتنا في كل يوم سمومها جمار البلا واشرانا فيغمز

خلاصه معنی و وقت ... زیارت کردی ... محبوب ...
اشکارا ...

زرنا على غير الفواحش قمصنا ولم نتجر الا الذي هو اجوز

خلاصه معنی بر اهل خود انداختیم ادم بداغ ... بود ...
که حاجز نبود واین اشارت است ... میان او ومحبوب ... بوده است

زنت لغير منا وعفت جيوبنا فقينا وابدينا عن الذيل تحجز

خلاصه معنی چشم ما زیارت کرد ... دامن پاکی بود ... دامن ... داشته بودم
وشخصی که عفیف باشد گویند ... دامن است ... نظر ... بکر کریم

زرى فجة من اهوى على الذيل اذ بدا لو غمزه جيئنا وما كان يغمز

خلاصه معنی روی دوست من چون پیدا شد ماه شب چهارده را عیب کرد و او را عاجز گردانید یعنی حسن او اکمل از ماه و ماه عاجز می شود و این مبالغه است در حسن محبوب

زيادة بدر التم في النقص عنده فللبدر منه خجلة حين يبرز

خلاصه معنی زیادتی و نقصان ماه تمام نزدیک محبوب یکسان است چه ماه تمام در خجالت می افتد چون محبوب من پیدا می شود

زمام قلوب العاشقين بكفه يقاد كمغلول اليدين ويحفز

خلاصه معنی مهار دلهای عاشقان در دست اوست همچنان که کسی که دو دست او بسته باشد کشیده می شود و جانب می شود یعنی او را اختیاری نباشد چه دلهای عاشقان را

زبا الاسد الشرى كلحظاته يصيف الردى فيما فليت التحرز

خلاصه معنی خانه شیر در گرفتن اوست بلکه گرفتن او دام شیران است چگونه کسی از آن احتراز تواند کردن

زعمتم بان الحب فيه تذلل صدقتم وفيه للعيون تعزز



خلاصه معنی کمان می بینیکه دو چشم در خونخواری آراسته کرده و لیکن چشم را در و عزه است یعنی اگرچه مذلتی هست و لیکن چشم را عزتی هست بدیدن او

باب السين

سلام على الاحباب يحمله الصبا دواما فوق المسك الذكي نفس

خلاصه معنی سلام بر دوستان ما چنان سلامی که بگشاید باد صبا بر مثال عنبر سارا بوی باشد همیشه کاند یعنی سلام چون بر دوستان ما چنانکه بگشاید عنبر بوی خوش را

سقوا الغيث حتى يورق العيش عندهم ويختال في حلي واثواب سندس

خلاصه معنی باران بایشان رسید و برگ بر آورد بر زیستن یعنی زیستن با ایشان و خرامیدند بزیور و جامه دیبا و از ریح یعنی خوش ... اما اصطلاح عرب

سألت وميض البرق حمل رسالتي الى ذي دلال مطمع لي مؤيس

خلاصه معنی از روشنی درخشنده برسیدم که بردارد پیغام مرا بسوی محبوب نازنین که طمع کرده است در من و مرا از خود ناامید کرد ... یعنی من از غنا امید ...

سری موهنا نحو دموعی الی الحمی وتحکی العینین تغرائب العیس

خلاصه معنی محبوب شب گرد و برفت واشک رای راندا بجمی
وکاب می کرد چشم مرا از دنبال سیاه و مام اب دار چون ..

سبانی بمخطوط من المسک اسود علی صحن مسبوک من التبر املس

خلاصه معنی دل مرا ربود بدان خطی که از مشک بود و مسبوک
برآورده است یعنی خط او از مشک است بر روی همچو نقره املس یعنی دل مرا برد

سموت تنظری فی نحو ابریز خده لاغنی فقال ارجع غنیا بمفلس

خلاصه معنی نگریستم بخد زر او تا از ان توانگر شوم
با من گفت ای توانگر همچو مفلس باز گرد

سعید اشقیا بین ناری وجنة من الصبر بانا من الحزن ملبس

خلاصه معنی نیکبخت ام و بدبخت چه صبر دارم و دام در میان اندوه ام جامه گری
جامه پوشیده و جامه پوشیدن مجاز است از انکه در میان انست

سوید اقلبی للاحبة منزل وذکرهم فی وحشة البین مونس

خلاصه معنی منزل دوستان و میان دل منست و در وحشت جدائی یاد ایشان همراز منست

سواء علی اللیل والصبح بعدهم ولو بت فیهم لا ینجلی کل حندس

خلاصه معنی شب و روز من یکی شده است از دوری ایشان و اگر شب
با ایشان بروز آوردی تاریکی که بودی بروشنی بدری یعنی روشن شدی

سناهم سراجی والخدود شقائقی وتلک العیون البابلیات نرجس

خلاصه معنی چراغ روشن من دوستی ایشانست و لالهای من
رویهای ایشان و چشمهای ساحر ایشان نرگس منست

باب الشین

شباة النوی قصت جناحی فلم اطر وقد یطمع المقصوص ان یتریشا

خلاصه معنی بالهای مرا بریده است برندگی فراق و الان نمی توانم پرید لیکن
کسی که بال او بریده شده باشد طمع ان دارد که او را پر آید

شققت جيوب الدمع في الربع اذ عفا وبادت ربيع الانس مالك و[illegible]

خلاصه معنی: گریبانها اشک را شکافتیم در خانه چون که کهنه شده بود
و ناپدید گردید خانه انس را اگرچه چیزیست که سبب خوشی است

شهدت لقد لو كان غيث عيوننا ولما الذين استمطروا فاعطشا

خلاصه معنی: من حاضر بودم که تو از آب چشم من سیراب شدی
و لیکن آن جماعت که از تو باران خواستند تشنگان ابد

شربناه فازددنا هياما وغلة ولم تطف العينان ما شب في الحشا

خلاصه معنی: از آن آب آشامیدیم و تشنگی مرا هیچ سود نداشت
و آتشی که در اندرون باشد آب چشم آنرا باز ننشاند

شفى الله اكباد المحبين من جوى وكف لسان الدمع عنهم فكم وشى

خلاصه معنی: جگرهای عاشقان را خدای تعالی شفا دهاد از درد و زبان
اشک که غمازی می‌کند از ما باز دارد تا دیگر غمازی نکند

شقوا بالهوى العذري لو سعدوا به لماتوا ولو زادوا هم الوصل [illegible]

خلاصه معنی: بدبخت شدند بعضی از طایفه و اگر نیکبخت بودندی
میمردندی و اگر ایشان را [illegible]

شغفت بمن تحكي الغزال اذا رنى ويحكي قضيب الخيزران اذا مشى

خلاصه معنی: شیفته شدم به کسی که چون بنگرد آهو بره حکایت
کند و شاخ خیزران [illegible]

شويدن انس حل قلبي فانتحى وطاوس حسن في فؤادي عشعشا

خلاصه معنی: [illegible] است که بدل من فرود آمد [illegible]
[illegible] و طاوس خوبی او در دل من آشیان کرده

شرعت لقلبي الصبر عن حسن وجهه فما هو الا ان رآه فادهشا

خلاصه معنی: دل خود را خواستم که از و صبر کند چون او را
می‌بیند بیهوش می‌شود [illegible] تمام کرد [illegible]

شديد القوى والصبر كنت فمذ نأى فواعجبا ان يصرع الاسد مكنس

خلاصه معنی من بودم عظیم قوه داشتم و صبر داشتم او مرا خراب کرد
عجب است که آهو بره با شیر کشتی گیرد و او را بیندازد

باب الصاد

صدوق لقد اودى الهوى بحشاشتي عشية من للرحيل قلاص

خلاصه معنی راست گفتم که آن زمان او بهر رحیل شتران جوان را
تیار کرد ... دوستی ... جان مرا

صدرت عن الماء الذي كنت واردا واقور رسوغ للصبوح عواص

خلاصه معنی باز گشتم از آن آبخور که بدان فرود آمدم و شادمان گشتم
و ... از ... که مرا ... شد ...

صممت عن الحادي عميت عن البكا دخلت لبين ليس منه مناص

خلاصه معنی کر شدم از فریادی که حدی شتران شنودم و کور شدم از
... که بگریستم و بجدائی در آمدم که از آن هیچ ...

صروف الليالي فوقت لي سهامها فهل لي من الصبر الجميل دلاص

خلاصه معنی گشتن روزگار سوفار ساخت بر ما دل مرا نمی دانم
که مرا از صبر جمال زرهی باشد یا نه ... باشد یا نه

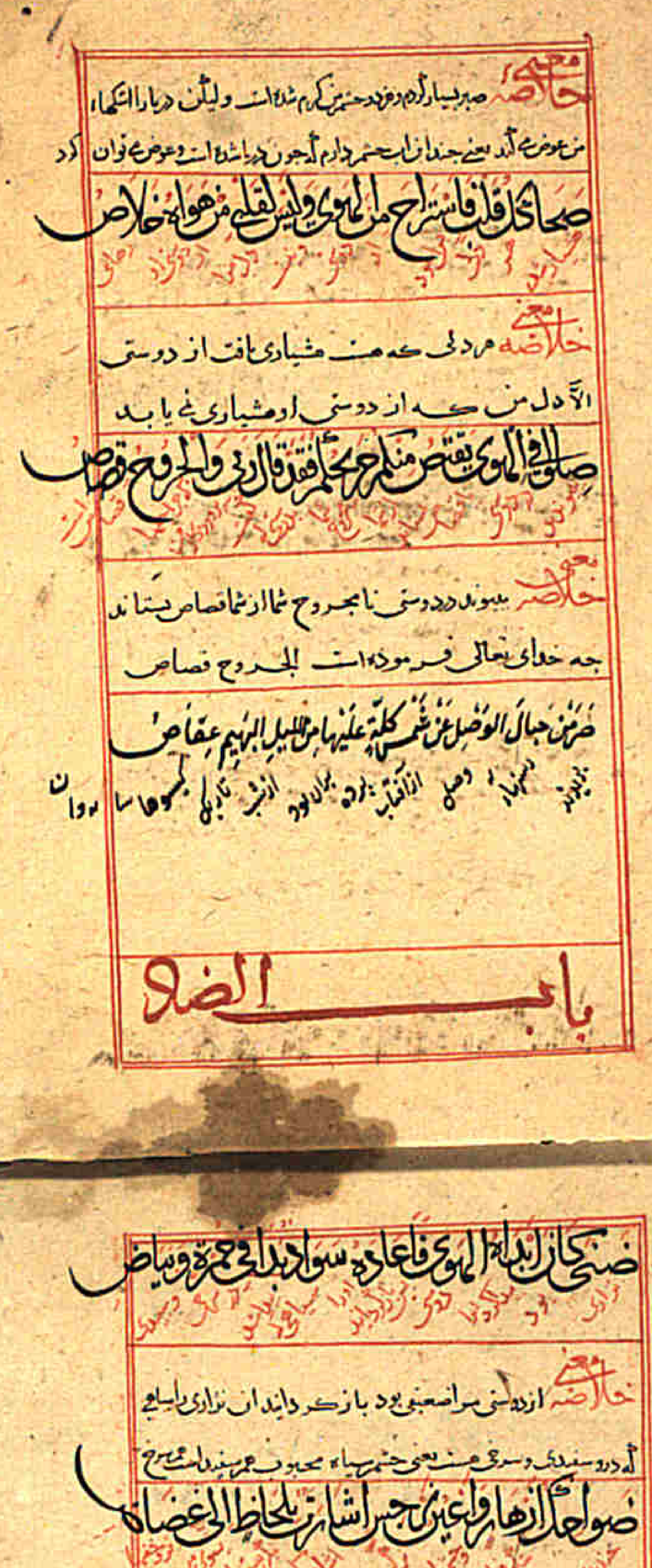
صبوت الى ما فاشترى بلحظها رخيصا كذا العاشقون رخاص

خلاصه معنی مرا چون دید که میل کردم ارزان خرید عاشقان
نزدیک معشوقان ارزان بها باشند

صفا ودها لي ثم حال دون وصلها وشاة واحراس علي حراص

خلاصه معنی اگر غمازان و نگاهبانان میان من و او
در میان نیستی دوستی او با من خالص بودی و صافی

صبرت وكلتا مقلتي سخينة لانسانها بحر الدموع مغاص



خلاصهٔ معنی صبر بسیار کردم و در دوستی کریم شده است ولیکن در بار الشکما
من عوض ... یعنی چندان ... دارم که چون ... است و عوض ... کرد

صحا كل قلب فاستراح من الهوى وليس لقلبي من هواه خلاص

خلاصهٔ معنی هر دلی که هست هشیاری یافت از دوستی
الا دل من که از دوستی او هشیاری نمی یابد

صلوا في الهوى يقتص منكم جريحكم فقد قال ربي والجروح قصاص

خلاصهٔ معنی بپیوند در دوستی تا مجروح شما از شما قصاص بستاند
چه خدای تعالی فرموده است الجروح قصاص

ضفر من حبال الوصل عن شمس كلة عليها من الليل البهيم عقاص

باب الضاد

ضنى كان ابداه الهوى فاعاده سواد بدا في حمرة وبياض

خلاصهٔ معنی از دوستی مرا ضعفی بود باز گردانید آن زاری را
آن درو سفیدی و سرخی هست یعنی چشم سیاه محبوب ... سپید ... سرخ

ضواحك ازهار واعين نرجس اشارت بلحاظ الى غضاض

خلاصهٔ معنی شکوفها خندان یعنی دندان و چشمها
نرگس اشارت کرد بدان چشم فرو خوابانیده

ضحى جو متي و ربيعي بنفسجا اذا ما اجتباه عاشق بعضاض

خلاصهٔ معنی چاشتگاهی که عاشق ... [illegible] ... است بدان
آن خط را که آن خط ... شود یعنی رنگ بنفشه گیرد و کبود ...

ضلالة قلبي وهي عندي هداية نشر طرفي والملاح رياض

خلاصهٔ معنی گمراهی دل ... راه راست است ... چشم من و
خوبان مرغزارها اند یعنی چون خوبان مرغزارها باشند ... چشم من باشد



ضع السيف واقتل مهجتي بمحاجر مراض وانجد جفن مراض

خلاصه معنی شمشیر بنه و باقی بگذار جان مرا بچشمهای خود
بکش و اگر خواهی بچشمهای بیمار خود بکش

ضربت عامداً في قلب اسير بسهم من قبيل وهو ليث غياض

خلاصه معنی صفه شمشیر محبوب می کند یعنی ای شمشیری که
زدی بر هر دلی و اسیر کردی آن دل را بسیار کشته داری و این شیر بیشه

ضمنت الهوى اذ لست اسلو عن الصبى وحكمه فليقض ما هو قاض

خلاصه معنی ضامن شده ام از دوستی که هرگز از من دوستی زایل نشود
و او را حاکم خود ساختم هر حکم که میخواهد بکن چون حاکم من شد

ضننت بسلواني وعدت بمهجتي فهل انت عن فعل المتيم راض

خلاصه معنی بخیل گردم بدانکه عشق از من زایل شود بعد ازین جوانمردی
گردم بجان یعنی جان دادم تو ای محبوب بیستی از فعل راضی ای یا نه

ضلوعي على جمر من الوجد تحنى ولكنني جلد قوي متعاض

خلاصه معنی پهلوهای من بر انگشت آتش است از درد و بد درد
اند و لیکن من سخت قویم و آن از من جدا نمی شود

ضغائن في صدر الليالي من الفتى فمستقبل من خطبهن وماض

خلاصه معنی کینه روزگار قبیحات جوانمردان
کارها بیچاره چه از زمان مستقبل چه از زمان ماضی

باب الطا

طبعت على ان التذلل في الهوى فلا زال خدي للحبيب بساطا

خلاصه معنی طبع من از آن که خواری کشم بسیار زده است
الا دائم رخ من بساط محبوب باشد

طريق الهوى بين الحشا وتليده طوتها تخطي الرجال رباطا



خلاصه معنی دوستی تو چه در دلم داشتم دوستی چه نه

هر دور در تو دیدم بحاج ماران بحر ما را حاجی کردن

طعمت الهوى في لحظة فتركته فلم استطع نحو السلو مسالكا

خلاصه معنی در یک لحظه دوستی را چشیدم و اشامیدم و لیکن

نمی توانم که بسوی زایل شدن او نشاط کنم

طلبت سبیلا للسلو فلم اجد ومستندی الا البکا والتباکیا

خلاصه معنی راه طلب کردم که عشق زایل شود و نیافتم و چاره

که راه راست تواند یافت الا گریه تو که محبوبی

طویت بطون العیس نحو لحیکم واوجفت خیلی فی هواک رباطا

خلاصه شتران سفید را شکم در نوردیدم یعنی از بسیاری که راندم

جانب قوم تو آن سال و دوانیدم اسبان خود را در دوستی اسبان بسته

طربنا ومن الحاظ عینک سکرنا فایة خمر منهما نتعاطا

خلاصه معنی در سایه دوستی بودم اول بعد از آن یاد کردم بوزیدن

از آن دیگر باد گرم از دوستی که از سایه گاه بودم برخاستم

ظننت بان الدهر یبقی مسالما وهیهات حرب النائبات لحوظ

خلاصه معنی گمان بردم که روزگار همیشه صلح کننده باشد

دور است این چنانکه با ما ملازم است یعنی حوادث دایم می‌ماند

ظباء النوی والعذل والهجر فی الهوی وواش وغیران علیک لحاظ

خلاصه معنی مرا خود تیزی فراق هست و ملامت کردن هست و

دوری از تو در دوستی و نمامان و غیران که چنان نگاه می‌دارند

ظلام علی صبح وغض علی نقا هنالک نجتال الهوی ونحوظ

خلاصه معنی زلف او را تاریکی شبیه می‌کنم روی او را بصبح و شاخی بر گرد دیگر

یعنی ماننده بارک دارد و اسفل بدن بر ریگ توده دیگر و اینجاست که دوستی می‌آید

ظلمت فؤادی کنت اصبحت دونه وانت فؤادی ان ذا لغیظ

خلاصه معنی ظلم کردم بر دل خود که از تو جدا شدم چون
تو دلبری وان دل خود جدا شدن عشم اورد

ظلمت على الحساد في الفضل انهم وكل الحاسدين يسخط

خلاصه معنی بر عاشقان تو افزونی ظاهر کردم بدانکه من خالص
ام در دوستی تو و دیگران امیخته اند

باب العين

عجبت من الايام كيف تقلبت بنا فمرقنا كان يجمع

خلاصه معنی عجب میدارم از گردش روزگار وانچ با من کرد
چنان کار دشوار کرد اینکه ساله هر کز با کسی جمع نبوده ام

عبادید شتی مثل ما نثر الاسی فرائد من دمع الفريد المفجع

خلاصه معنی پراکندگی بسیار دارم مانند انکه پراکنده کند از دره تیمار رک
مصیبه رسیده والله اعلم بالصواب



علايسكم اعز على بينكم لقد زاد هجرانی فی الحشا

خلاصه معنی جدائی شما دراز شد و بر من عمر بسر امد جدائی شما و
جدائی زیاده می کند در علوی من و محلول من پاره پاره شده است

عدوني وان لم تنجزوا رب موعد شفا غلتي منكم وان خاب مطمعي

خلاصه معنی مرا وعده بدهید و اگرچه که وفا نخواهید کرد چه
بسیار وعده که از شما شفای دل من باشد و اگرچه بی فایده باشد طمع من

عسى الطيف ان يزدارني فابثه سرائر شوقي للحبيب المودع

خلاصه معنی شاید بود که خیال او زیادت کند مرا و
من بعد از ان اسرار دوستان را پراکنده کنم

عهدت الهوى حلوا فلما امرني تجرعت منه غصة المتجرع

خلاصه معنی معهود بود که دوستی شیرین بودی چون تلخ امد مرا جرعه
از ان خوردم و در گلوی من گرفت چنانچه جرعه که در گلو ...

عشية ايام الحمى جاد لى الحيا لقد كنت ريحان المحبين فارجع

خلاصه معنی: شبهنگام ایامی که در حمی بود ذوحمی تام بحال است بارانید باران بسیار د
بدوستی که بودی تو ابحان دوستان پس باز گرد وحاصل آنکه تو ابحان دوستان

عذار كمسك الذفر في انوفها فشوقا الى مشموم المتضوع

خلاصه معنی: موی روی تو مثل خوش بوی است در بوها و میخواهد که بوی
در و کرد یعنی از بوی تو میخواهد که گے بوی کند یا بوی خوش در و کرد

عميد الهوى يشفى به من سقامه فاهد الينا نشر ريح تمنع

خلاصه معنی: کسی که شکسته دوستی اند شفا یابد از بیماری
در هدیه از بوی خوش نفرست تا من ازان تمتع یابم

عفا الله عن دهر تزين وصلنا وشعب منا كل قلب مصدع

خلاصه معنی: اگر روزگار وصلی که میان ما بود باز گرداند خدای تعالی ازو عفو
گناه و بر اکند گناه دل هر کسی که ما را صداعی داده است



باب الغين

غرقت ولا سوى عبرة تجرى وحرقة الاسى فى باطن الصدر بدمغ

خلاصه معنی: ای کریم وای ندارم الا آب اشکی که روان شده
است از دیدها و سوختن اندوه را اندرون صبر در امغ است

غداة اجابت عيشنا داعى النوى وودعنى بدر من السجف بازغ

خلاصه معنی: بامدادی که دوری اجابت کرد عیش ما را یعنی بامدادی که عیش ما
مبدل شد و وداع کرد مرا ماه تمام که عام بر آمده بود یعنی چشم من
غرق شد از اشک در بامدادی که وداع عیش بود

غضضت جفونى عن سناء جماله وفى القلب شيطان من الحب نازغ

خلاصه معنی: بستم چشم را فرو خوابانیدم از آنکه خوابگه در دوستی او
از غایت ترس و در دل دیو از دوستی او دوی دارم که تشویش دهند

غزال تحلى بالبهاء وبالسناء وناهيك من حلى له الله صائغ

خلاصه معنی اموره آنکه زیور او برگزیده کی و نازنین است و منع کنندهٔ است از زلف آنکه حمایل کرده باشد یعنی آن زیور و نازنین او حمایل کرده است کسی که منع [illegible] [illegible]

غریر شممت المسک من فیح نحره فقلت له هل انت للمسک ماضغ

خلاصه معنی خوش بوی که از دهن او بوی مشک می آید بوسیدم گفتم آنکه مشک خاینده است یعنی از دهن او بوی مشک می آید گویا که او مشک خاینده است

غیور ابوه کیف لی بلقایه ومن دونه سمر القنا والسوابغ

خلاصه معنی پدر محبوب عظیم رشک ورنده است وچگونه مرا با دوست ملاقات باشد و نیزه‌ها با رنگ وشمشیرها بران از پس منع کشیده اند

غوی القلب فیه وهو لولاه راشد لو حلی وجد وهو لولاه فارغ

خلاصه معنی دل من بی راه شد در او و اگر نه او بودی براه راست و بوصال من راه بودی و حاصل سخن آنست که دل من بدو مشغول شد او است

غلبت عذولی فی محبة حبه بجفونه وهل حجج العشاق الا بوالغ

خلاصه معنی بر ملامت کنندهٔ خود غالب شدم بملک چشم او و حجت عاشقان باشد کر حجتی کامل که بدان توان بالغ شدن

غزت عز او العاذلون لحبه وفی مثله عذر المحبین سائغ

خلاصه معنی با ملامت کران محبوب خصومت کردم از بهر دوستی محبوب و در مثل محبوب روا باشد عذر دوستان

غرتنی عیون الدمی باعلی دمی عقارب مسک للقلوب لوادع

خلاصه معنی عارض کژدم مرا چشم [illegible] قوت یافته باشد و خون من کژدمان که برده یعنی مشک آگین باشد

باب الفاء

فیت هوی لولا حشاشة مهجتی احول بها فی بحج ومنصف

خلاصه معنی از دوستی مردمی اگر نه باقی ماندهٔ جان بودی که بدان می گردم درین و موضع که محل محبوب است

فريد من الاحباب ابكي طلولهم وابكي فيها او شفيف وقوف

خلاصه تنها مانده ام از دوستان و می گریم بر نشانهای خانه
ایشان و اشک میبارم و شفا یابم انجا بیاد ایشان

فوا اسفا ما للمعاني كانما سطور محاها الدهر غير حروف

خلاصه ای وای بر نشانهای دوستان گویا که بستردند از روزگار چنانچه سطور
را سترده چنانچه حروف راسترد یعنی از آنها اثری باز نماند

فقدت شموسا كنت اجلو بها الدجى الى ان اصابتها النوى بكسوف

خلاصه آفتاب چند که بدان تاریکی را می زدودم گم کردم تا وقتیکه کسوف شد یعنی دوری گردان
چون آنها بود که بدان غم را می زدودم دوری ازانکسوف رسانید یعنی فرو رفت ازانها

فراق نعمنا قبله بتواصل ولكنما الايام ذات صروف

خلاصه جدائی رسید جدائی که پیش ازان نعمت وصال داشتیم ولیکن روزگار
گردنده است یعنی وقتی وصال باشد و وقتی فراق

فخفت معضوم الحشا ناعم الصبا له لحظ سحار ومشي تريف

خلاصه مرا مصیبت رسیده است از آنکه پهلوی او شکسته است یعنی باریک
میان و نازک اندام که نگریستن جادو دارد و رفتار ناز صفت محبوب کرده

فتور بعينيه على اعانة فيا من رأى مستنصرا بضعيف

خلاصه چشم او سست است و مرا ازان یاری می جوید ای هیچ کس یاری طلبد از
ضعیف یعنی یاری میطلبد از چشم او وضعف چشم سبب لطف محبوب باشد

فداء له نفسي على السخط والرضا فطوبى لنفسي ان بليت وعوف

خلاصه تن من فدای محبوب باد خواه او راضی و خواه خشمناک
و خوشا نفس مرا اگر من بسبب بلا باشم و او عافیه یابد

فؤاد الصبى حران حتى تبله بوصلك والمشتاق غير مخوف

خلاصه دل دردمند گرم باشد تا وقتیکه تو او را تر گردانی باب وصال یعنی از گرمی
بار وصال فرو نشانی و مشتاق را خوفی نباشد یعنی اهل وصال نه رسد که اهل اشتیاق



وإن تحمى من لي يستر بك الحشا ودونك سور من قنا وسيوف

خلاصه معنی: وان یعنی خوف آن مرا باشد اگر تو پهلوی مرا سپر گردانی
از آتش دوری و مانع تست دیواری از نیزه و شمشیر یعنی تو نمی
توانی رسید چه پیرامن تو نیزه و شمشیر انست حاجب پیرامن شهر حصار
سور و دیوار معنی آنست که چگونه بمحبوب رسد او دشمن بسیار است

باب القاف

قليل بعيني ان صوب صبابة اذا شمت من تلقاء ارضكم برقا

خلاصه معنی: اگر برقی از جانب شما من بینم اندک باشد
که من نگاه دارم اردو منعی را

قضاء الهوى الله نسألكم غدا من العاشق المسكين ما ناله منكم

خلاصه معنی: خدای روز قیامت از شمایان عشق پرساد از آنکه چرا باید که
حال عاشق این باشد که بدبخت باشد

قضوا وانصفوا من عاد من جور حبكم ولم يستطع صبرا فسألكم رفقا

خلاصه معنی: در قضا انصاف نگاه دارید و چون از جور شما کسی پس
پیش شما آید و امیدوار آنکه رفق کنید یعنی عاشق که صبر نداشته باشد با او رفق کنید

قتيل اذا ناداه نسيم احبتكم له شوق بالدمع اذكر الشوقا

خلاصه معنی: کشته است که چون او را ندا کنند جواب دهد
و او را اردو منعی است با اشک است یعنی خواهد که آید اگر ذکر اردو منع نکند

قيامته قامت ولكن حياكم يسر باللقيا فمن حل ذا النقا

خلاصه معنی: قیامت این عجب رخاسته است ولیکن بواسطه امکان خیال
دوست او را آرزو دیدن باز دیدی که او بدان زنده و نمی میرد

قلبي اوداد انتم مضجع الهوى فلا سلوة عنكم وان حتم الفنا

خلاصه معنی: تو خواه دوستی کنی خواه دشمنی تو محل آن داری که دل را بخواهی
و از دل تو دوستی تو را زایل نخواهد شد و اگر از تو بینم بلای ... باشد

قنعت بوصل الطيف اذ قاده الكرى فكيف زوارى والمنام مشرّق

خلاصه معنی من بوصل خیال دوست قانع شده ام که خواب خیال را میکشد
من اردو لیکن چگونه مرا خواب اید که اشک من روانست

فيا قلب دهر حلّ عقد ودادكم وسدّ علينا دون داركم الطرقا

خلاصه معنی روزگاری که عقد وصال را بسته بود
دانسته جز راه خانه شما را بر ما بسته است

قد اشفانا القرب فيما من النوى فردّ لنا الآمال باطلها قفي

خلاصه معنی در قدم العهد مارا از زندگی از دوری شفای داد اکنون امیدها
باطلها چون را بازگرداند یعنی اکنون این زندگی از دوری خلاص
می یابیم اکنون همه ان شد و بدرد دوری مانده ام

قصار الليالي اذ وفي كل خاطر فطال اسارى الحب واستقفك زعف

باب الكاف

الهي حزناً ان لا صديق واني فريد لا عيش يشيد ولا نسك

خلاصه معنی اندوه مرا همین بس است که من تنهام وهیچ یاری
ندارم وخوش عیشی نیز ندارم وعبادتی نیز هم ندارم

كاني نضار طله الدهر جاثما فالقاه في نار لتخلص بالسبك

خلاصه معنی من بازری بی مانم که روزگار مرا ناروانها ارد در اتش
انداز دنا از گداختن خلاص یابم وپاک بیرون ایم

اهبت حيوتي واستبطئت منيتي فان ضحكت اسناني فعيني ما تبكي

خلاصه معنی ... زندگی خواهم ومرگ نمی اید ... چشم خون گرید

كتمت على شكوى الزمان واهله وشيئ كتمت اذ لست عنيه بمنعك

خلاصه معنی شکایتی که از روزگار واهل او دارم نهان میکنم ... اهل روزگار را

كفرت بدين الحب لولا مهفهف قصير دنا الحاط عنه بالسفك

خلاصه معنی از نه یار یک پیامی بودن که تا ز شستن او
قصد چون ریختن آمدن کافر شدمی دین دوستی

كتبت اليه بالدموع رسالة فجاوبني ان القتيل لاشك

خلاصه معنی چون دل رساله بدو نوشتم جواب نوشت که تو کشته ام

كشفت قناعي فيك يا رشا الفلا وما كنت ارضى قبل عشقك

خلاصه معنی پیش از این راضی نبودم که پرده ناز را بدر ام
اکنون پرده از روی کار برکشم

ارى غزال الوحش في المرج يرتعي وانت غزال الانس ترتع في الملك

خلاصه معنی آهو را آهو بیابان گفتم و تو را گفتم آهو وحشی
در مرغزار چرد و تو آهو انسی در ملک می چری

كما لثنايا الدر وايقنت انك لو نطقت فواسطة السلك

خلاصه معنی تو را کمال است که تنی از کمال مردمان تمام و یقین میدانند که
اگر تو در میان ایشان باشی تو واسطه عقد باشی

كلامك من در وثغرك لؤلؤ وريقك من خمر وخدك مسك

خلاصه معنی بوی تو چون بوی مشک است و سخن تو چو در
و دندانت چو در مروارید و آب دهنت چو خمر

باب اللام

لحى الله دهرا حال بيني وبينكم وحرم وصل الحب وهو محلل

خلاصه معنی نیک باد آن روزگار را که جدائی افگند میان
ما و شما و حرام کرد وصلی که حلال بود بر دوست

لبانات نفسي عندكم وشفاؤها من السقم لو ان العليل يعلل

خلاصه معنی احوال نفس من شماست و شفا نفس من در دست شماست اگر بیمار را مداوا
می کند یعنی هر چاره که دوست مداوی باشد و نخوری که باشد بیماری را

لبست الضحى حتى بدت صورة سوى صورتي والنحب لا يتبدل

خلاصه معنی

چنان نزار وضعیف شده ام که از صورت خود

گشته ام وصورتی دیگر گرفته ام ولیکن در دوستی هیچ تبدیل نیست

لعل الليالي والحوادث خصمنا كما علمت بالجور فينا تعمل

خلاصه معنی

شاید که روزگار وحوادث خصوم ما باشند یعنی

خصمی می کنند چنانچه مدتی بظلم حاکم گردیده باشد که بعد از این عدل کنند

لقد ذقت ذرعا في الهوى ثم بالنوى ولا صبر الا انني اتحمل

خلاصه معنی

شربت ناگوار درد دوستی چشیدم وبعد از آن شربت

ناگوار از فراق چشیدم هیچ نوع صبر نماند که من تحمل آن نکردم

لي شفة المحبوب اوفد ذخده مدا ملي لو تم لي ما اومل

خلاصه معنی

آرزوی من لب محبوب است یا روی چون گل او مطلب

من تمام شود از دنیا اگر این مراد دادم



لعمري لو قبلته حين اشتهي لاعطيته دنياي لو كان يقبل

خلاصه معنی

از دهن وروی چون گل او اگر بوسه گرفتمی که اینجا

که من میخواهم بعوض دنیا بوی دادمی اگر او قبول کردی

لهوت به كهو الذي يرى كأسه تومي بتوضيح المدام ويغزل

خلاصه معنی

من با محبوب چنان لهو کردم که گردانیده جام شراب

باشراب کنند وتولیه نخند الا از شراب وغزل نخند الا از شراب

لساني حلو وهو احلى لو انه يغسل بسلسال الرضاب ويغسل

خلاصه معنی

زبان من شیرین است واگر شسته شود باب

دهن محبوب وبلو رسیدی آب دهن شیرین تر شدی

لي الويل ان لم احظ منك بنظرة معاودة احيانها ...

خلاصه معنی

وای بر من اگر از تو محروم مانم از انکه نظری کنم و نظر را باز گردانم

یعنی اگر از تو محروم مانم از ایا دیگر بس نو وای بر من

۲۹



باب الميم

متى يشتفي المشتاق ممن يحبه وهل ينفع الشكوى الى غير مرحم

خلاصه هر که از وی مندار دوست خود سیر نشود و چگونه شود دارد که شکایت کی بغیر رحم کننده تو یعنی بجز محبوب نتواند که مراد عاشق حاصل گرد و هر که عاشق از محبوب خود صبر نتواند کرد

منيته خير له من حبوته اذا كان شكوى الشوق ضربة لازم

خلاصه کسی که شکایت کند از هجر دوست که آن لازم دوستی است مرگ او بهتر است از حیوة او یعنی هر که از هجر دوست شکایت کند مرگش بهتر از حیوة

منعت ورود الماء والنار في الحشا فحتام اضحى مفطرا شك كالصائم

خلاصه [illegible]

مياه الغوادي والجداول اجمه وارغب عنها بالدموع السواجم

خلاصه از آب راحت منع می کند بان می گوید یعنی ابها جوبهار بزرگ و جوبها خرد یعنی از ان ابها روی گردانیده ام باشکها ریزان و مراد آنست که اشکهار یزان مرا کفایت است و حاجت نمانده بدان سبب مرا با بها جوبها بزرگ و جوبها خرد

موارد كم اشهى الى الحائم الصدى ولو انها شيبت بسم الاراقم

خلاصه ابشخورها محبوب خوشتر است از دیگر ابشخورها و اگر چه ابشخور محبوب از زهر مار گزنده آمیخته باشد یعنی هرچه از جهت محبوب است خوشتر که ارجمند [illegible]

منتم علينا مرة بوصالكم فسالمتم والدهر غير مسالم

خلاصه شما را منت دارید که ما را بوصال خود رسانید یک نوبت و بسلامت گذاشتید ولیکن روزگار بسلامت نمی گذارد یعنی جفا از روزگار است

محوت كتابا للعتاب خططته وقد لبسني الرضا كف هادم

خلاصه کتابی که نوشته بودم در عتاب از ابستردم و از هجر خشنودی دراز کردم [illegible] یعنی هر عتابی که بود رفت و اکنون همه رضا است



معالم اخي الحب فيها قتيله وانظر من تلك العيون النواظر

خلاصه معنی: از مواضعی که دوست زنده گردد انجا کشته خود را
وانصاف ستاند از چشمها چو مروارید در سلک کشیده

ملكن فلما احرزن انصافها سلك الثنايا والخدود النواعم

خلاصه معنی: چون مالک شدند چون مراد دادند انصاف ایشان
بود الا دندانهایش و گونهای روی نازک

ملاما الايام مضين على النوى ومعذرة لي في الصبا المتقادم

خلاصه معنی: ملامت میکنم خود را برانکه گذشت از روزها هجران
ومعذوری دارم خود را از عیب ایام گذشته

باب الاول

نوى فرقت شمل الهوى فمياهه تبدل وانا عهده فيضان

خلاصه معنی: دوری جمع دوستی را پراکنده کرد آب
دوستی جمع شد وعهد دوستی بسیار ...

نعيمي وعزي كنتم ثم بنتم فعيشي عذاب بعدكم وهوان

خلاصه معنی: نعیم وعزت من شما بودید چون جدا شدید از من
عیش من عذاب شد وعزت من خواری گشت

نصيبي من الدنيا حبيبي ووصله به العيش والزمان زمان

خلاصه معنی: نصیب از دنیا محبوب منست ووصل او وعیش من
از اوست وروزگار من روزگار اوست

نهتني النهى عن حبكم فعصيتها وهيهات ان تنهى المحب العذال

خلاصه معنی: عقل من مرا منع میکرد از دوستی تو ومن نشنیدم
وهرگز دور است از دوستان نبیند

نسيم الصبا من ارضكم استطيب وازداد في قلبي له الخفقان



خلاصه معنی ارحم خفقان دل من از وی ... اما اورا بواسطه شما خوش داشتم

ندمت علیکم مثل ما ندم الفتی فیقرع سنّ او یعض بنان

خلاصه معنی

نفت عن جفونی النوم ورق حمائم سلون ولم یفصح لهن لسان

خلاصه معنی کبوتران طوق دار که شکایت کنند و زبان فصیح نداشته باشند خواب را از چشم من بردند

نعیق الیبن الذی کان یوصفه فما له لم یحل منه مکان

خلاصه معنی یاری بخواهم از ان جدا که بود ... حال او جه خواهد بود که هیچ مکان از و خالی نخواهد بود ...

ندین و ... تناثر من عینی لهن جمان

خلاصه معنی ان ... چشم من بود که مهرها چون ... ریخت

بکان ... علی البکا بدمع الا ان الحزین ...

خلاصه معنی نشانها ... ندارد ... باید داشت یعنی هر که او را ... باشد جانب او را

باب الها

هو الحب ریحان وروح لاهله وان نضجت اکبادهم بلظاه

خلاصه معنی اوست دوست ریحان و راحت اهل او را واگر پخته شود جگرها ایشان باتش سوزان

هرقت دمی فی حبکم فالی الحبیب فقد یرضی ... بسفح دماه

خلاصه معنی من خون خود ریختم در دوستی ایشان و ایشان راضی می شوند که دوست خود را خراب کند



هنيئا مريئا في الهوى لك ردمي رضاكم ان الصب العميد رضاه

خلاصه معنی خون من شما را حلال باد در دوستی شما خوش گوار باد که
آب دهن شما عوض خون من است

هجرتم وخنتم عهد من لم يحتكم وقلتم ملول والملول سواه

خلاصه معنی بریدند از من ولی عهد ما ندید و عهد شکستید
و گفتند که ما ملول ایم و ملوک غیر ایشان اند

هدمتم بنا الحب منا بهجركم وفي مثلكم يرضى الحليم صباه

خلاصه معنی بنیاد دوستی خراب گردانیدید و بریدید از ما
و صبر باید کرد حلیم را در دوستی

هدى الله قلبي في الهوى فاضله ولو شاء من بعد الضلال هداه

خلاصه معنی خدای تعالی دل مرا هدایت کرده بود و من گمراه شدم و اگر
خواهد خدای تعالی از پس آن گمراهی راه نماید دیگر باره

هوى عذره ادنى هواي وانما بليته من يهوى بقدر هواه

خلاصه معنی من دوستی دارم دوشیزه را ولایت
هر کسی بقدر دوستی آن کس باشد

هموم جلبن الشيب قبل اوانه وصدعن قلبا لا ينقص صفاه

خلاصه معنی غمها این آمد که مرا پیش از وقت پیر گردانید
و دلی که صافی بود آن دل را صداع داد

هزمت جيوش الصبر في معرك الهوى وقصرت في الهيجاء طول قناه

خلاصه معنی در جنگگاه عشق و دوستی بشکستم لشکر
صبر را و نیزه او را اگر چه دراز بود کوتاه گردانیدم

هو فتنة وشابت لمتي غير انني من الحب والشيخ الظريف فتاه

خلاصه معنی پیر شدم در دوستی از دوست لیکن من در دوستی
جوانی کنم و لایق که فاش خواهد بود



باب الواو

وفتني دموع العين والصبر خانني جرعت في حبك المر والحلو

خلاصه معنی: اشکهای من وفا کرد با من و صبر و فا نکرد یعنی صبر نماند و اشکها چند آنکه خواستم آمد و در دوستی تو تلخ و شیرین کشیدم

وصفت لهذا الحب دعا وحيلة فحتى متى اشكو ولا ينفع الشكوا

خلاصه معنی: صفت می کنم از بهر دوستی خود را دری و حیله بسیار می کنم تا شکایت من هیچ سود ندارد تا کی شکایت کنم

وهنالك حظي من سرور ولذة فجازيتني ازرى بلوا على بلوا

خلاصه معنی: من بهره خود از لذة و شادیها بتو ایثار کردم و تو در جزای آن بلا بر بلا افزودی

وشى عند الواشون في هجرتني وعلتني في الحب ما لم اكن اقوا

خلاصه معنی: غمازان غمازی کردند مرا نزد تو پس بقول ایشان از من هجران کردی و مرا حمل کردی چیزی که صبر او نتوانم

ولو انني مذ نبت عند لم مذنبا وجرت سبيلا جئت اسالك العفو

خلاصه معنی: و اگر چه من گناه کار بودی پیش تو اگر عفو تو خواستمی راهی نرفتمی سپردن بجانب تو

وصالك لي محيي وهجرك قاتلي وحبك اشغلني من قبل خلو

خلاصه معنی: وصل تو مرا زنده می کند و هجر تو مرا می کشد و دوستی تو کار من است که من در آن بوده ام دایم

وقفت على اثار وصلك في الحي فانكر صبري في معالمها الهوا

خلاصه معنی: بر آثار وصال تو ایستادم و انکار کرد در جمعی و عرکه از تو صبر کرد من مکر مرا انکار بعنی جلوه که از تو صبر نوا نکرد

وقلت لعيني وبحق الارفا بهجري كما قد لذت ردت به نهوا



خلاصهٔ معنی گفتم چشم خود را که وای بر تو اب بریز و گریه

خواهم بیش ازین دو شعول می شدی بعضی طرب می کردی اکنون گریه

وحق الهوى لا ذقت غمضا ولا رقت دموعى او يحيى المحل الذى اقوا

خلاصهٔ معنی بحق دوستی سوگند می خورم که چشم بر هم نهادم

در یاسمه و گریه که از عشق تو می کردم هیچ گریه هیچ حالی فرو نیامدم که غیران بود

ورودا ارى اولى وان عيف ورده لمن بات ظمانا الى ريق محبوبى

خلاصهٔ معنی مرگ اولیتر و اگرچه مرگ بخت است گوی که بظلمات گردد

٥ ازین آب دهن آنکه او را دوست دارد و نسبة آب دهن دوست

با آب حیوان کرده است و معنی خوب استخراج می توان کرد یعنی چون

او را نمی یابد همچنان باشد که مرگ بنسبة با کسی که طلب

آب حیوة کند و بظلمات نرسد ؛؛

باب اللام الف

لا تستقين العين غيثا بعلم وان ارده صوب الدموع مهملا

خلاصهٔ معنی از بهر سرای شما را بی بزرگ بظلم از چشم خود

و اگرچه اشک چشم سرا آلود نمی کند و زیاده می گردد

لا تستنشق الريح شوقا اليكم اذا هى هبت بكرة واصيلا

خلاصهٔ معنی نشنوم بوی یاد که بوزد بامداد و شبانگاه بواسطه آرزومندی

که بتو دارم یعنی از غایت آرزومندی تو از اشتیاق بوی تو می کنم ؛؛

لا تتموا وان خنتم مواثيق عهدنا احبة قلبى لا اريد بديلا

خلاصهٔ معنی با آنکه شما عهد استوار دوستی را شکسته اید

همچنان دوستان منید شما را هیچ بدل نخواهم ؛؛ ؛؛ ؛؛ ؛؛

لا اخر عهدى مثل اوله لكم وان كنتم لا تحفظون خليلا

خلاصهٔ معنی اخر عهد بقرار اول عهد یعنی هیچ تغیری

در دوستی نشده است وان شما یید که دوستی را نگاه نمی دارید

لا اسعد تم المشتاق لو ذقتم الهوى وانعمتم بالوصل منه قتيلا



خلاصه معنی سوگند می خورم که بواسطه دوستی تو خلاصت
وکاردانی که داشتم بند شد ودل من گمراه شد چنانکه ...

يقولون اقصر كم نوى لك هائم فقلت دعوني انما يسمع الحي

خلاصه معنی ملامت ... هر چند دل تو
مرکشتلی که جواب دادم که سر آنکه ... که شنود که نگاه دارد

يموت اسير الحب قبل انطلاقه ويأبى به المملوك من امر منحي

خلاصه معنی از آنکه اسیر دوستی است می میرد پیش از آنکه دوستی
از وی برود و بند بست ... از کار او صبح نیست یعنی کار همه از خلاص تعالی

يسير على الخطب حين القته فالبسته مستحسنا فهو لي زي

خلاصه معنی چون خوی کردم ... کاری ... باشد
آسان ... لباس ... و ... خوب ... واز ... زی ...

يكاد الصفا القاسي يذوب صبابة اذا وطئته الجرد

خلاصه معنی ... بگداز چون ... نمد ...
که ... صنعه باشد یعنی خرد ... و ... صورت

يئست من السلوان حتى ذكرته فلو انني سلوان ما سليت

خلاصه معنی نومید شدم از سلوان واگر من سلوان ...

يهجن الهوى حتى تبين نيل يوسفا ويدهم من حسنا ازاله الحلي والوشي

خلاصه معنی از غم هوا ... یوسف است
و ... شده است بحلیها وکحا ...

ينابيع دمعي من جفوني تفجرت سقيت بها حتى اضر بها السقي

خلاصه معنی از آنکه چشم چشمها آب کشاده ... ربع شما
چنان آب داد که زیان داشت ربع را

يكل ويعيي منطقي عن شكيتي ومنطوق مثلي لا كليل ولا عي

خلاصه معنی ... در ... نشوم ... از شکایت حال خود ...

٢٤٩

حرره صفي ابن محمد القزويني في [illegible]

[illegible] آباد

[illegible]

[illegible]

سريع

جرّب بخيري لمّا تصوّرت أفعالي

أدري عبر بي ما تفكّرت في حالي

مديد

عبرتي لمّا تصوّرت أفعالي أخبرتي ما تفكّرت في حالي جرّب

طويل

تصوّرت أفعالي أدر عبر بي لمّا تفكّرت في حالي جري عبرتي لمّا

بسيط

لمّا تصوّرت أفعالي أدر عبر بي ما تفكّرت في حالي جري عبرتي

مديد

وت أفعالي أدري عبر بي ما تفكّرت في حالي جري عبرتي لمّا تصور

منسرح

لمّا تصوّرت أفعالي أدري عبر بي ما تفكّرت في حالي ج[illegible]

تصوّرت أفعالي أدري عبر بي ما تفكّرت في حالي [illegible]